

← اول مهر ۱۳۹۷

در سال‌های اخیر، کتاب‌های درسی جدیدی به درس‌ها اضافه شده‌اند که چون معلم متخصص برای آن وجود ندارد، تدریس آن‌ها بین دبیران دیگر تقسیم شده است. دو ساعت درس «سلامت و بهداشت» دوازدهم انسانی را هم برای من که دبیر زیست‌شناسی هستم، گذاشته‌اند. هرچه اصرار کردم حداقل درسی مربوط به دانش‌آموزانی که به آن‌ها زیست‌شناسی درس می‌دهم بدهید تا من و بچه‌ها همدیگر را بیشتر بشناسیم، گفتند با برنامه کلاسی مدرسه جور نیست.

← جلسه اول

بچه‌ها منظم و مؤدب نشسته‌اند. چون بچه‌های رشته انسانی درس زیست‌شناسی ندارند، هیچ کدامشان را نمی‌شناسم. اما گویا آن‌ها مرا می‌شناسند و دوستانشان سال‌های قبل دانش‌آموزم بوده‌اند. خوب است. با هم رفیق شدیم.

← هفته دوم مهرماه

مدیر: این درس به شکل غیرحضوری ارائه می‌شود. دانش‌آموزان هم چون باید برای کنکور آماده شوند، می‌توانند به خانه بروند و درسشان را بخوانند. این نظر وزارتخانه است. شما هم می‌توانید به‌ازای این دو ساعت با کلاس‌های دیگران شیمی کار کنید.
- بله، چشم.



بله، چشم!

← سه هفته بعد

مدیر: از طرف اداره اعلام شده است بچه‌ها حق ندارند به خانه‌هایشان بروند و کلاس بهداشت باید تشکیل شود، اما چون بچه‌ها باید برای کنکور آماده شوند، در نمازخانه در حال مطالعه‌اند. شما هم کنارشان باشید.

- بله، چشم. بماند که چه درد مضاعفی است معلم بدون تکلیف، در شرایط غیر کلاسی، کنار دانش‌آموزان وقت‌گذرانی کند. اما بله چشم!

← نمازخانه

به جز دو سه نفر از بچه‌ها، کسی در نمازخانه درس نمی‌خواند، بلکه دورهم جمع شده‌اند و تخمه می‌شکنند و صحبت می‌کنند. تحمل این شرایط برایت غیرممکن است. بنابراین، به این فکر می‌کنی که فعالیتی طراحی کنی و کیفیتی به این ساعت به اصطلاح درسی بدهی.

- آهای بچه‌ها! شماها که الان درس نمی‌خوانید، بیایید دور هم جمع شویم و فعالیتی انجام دهیم. فعالیتی را ترتیب می‌دهی و از آن جمع بیست و پنج نفره، هشت نفری را دور خودت جمع می‌کنی.

← هفته بعد، نمازخانه

به این فکر می‌کنی که اگر برایشان از تیپ‌شناسی شخصیتی بگویی، مفید خواهد بود. بنابراین، محتوایی در این باره تهیه می‌کنی و به نمازخانه می‌بری. امروز مشتریانانت بیشتر شده‌اند

و حلقه گفت‌وگو بزرگ‌تر شده است. بیش از نیمی از کلاس دورت جمع شده‌اند.

با هم از شناخت خود واقعی، لذت درونی و ارتباط صحبت می‌کنید. ویژگی‌های دو تیپ درون‌گرا و برون‌گرا را بررسی می‌کنید. بچه‌ها چنان به وجد آمده‌اند که ساعت تفریح هم تو را در نمازخانه نگه می‌دارند و به صحبت در مورد ویژگی‌هایشان می‌پردازند.

حالت حساسی خوب است. بالاخره کلاس در حال خارج شدن از حالت بلاتکلیفی است. گرچه هنوز چهار پنج نفری در گوشه نمازخانه برای خودشان دورهمی دارند و گاهی با ایجاد صداهایی عجیب و غریب، سعی در جلب توجه یا اعتراض دارند. باید راهی برای جذب آن‌ها هم پیدا کنی.

← اما فردای آن روز

مدیر: درس بهداشت به شکل نهایی برگزار می‌شود. بنابراین تدریسش کنید. - بله، چشم.

← اواخر آبان

- سلام. بچه‌ها من می‌روم کلاس. شما هم بیاید دیگر نمی‌توانیم در نمازخانه باشیم. باید کتاب را بخوانیم.

- ای وای ... چرا؟ ما که کتاب نیاورده‌ایم ... ما خودمان می‌خوانیم ... خانم یعنی بقیه تیپ‌شناسی را نمی‌گویید؟

- متأسفانه مجبوریم! گرچه دیر شده

است، اما باید تدریس کتاب را شروع کنیم.

- اما خانم مدرسه‌های دیگر اصلاً کلاس بهداشت ندارند.

بگذریم از هماهنگ نبودن عملکرد مدرسه‌ها شامل خاص و غیر خاص و غیرانتفاعی و دولتی نورچشمی و دولتی معمولی.

← بعد از امتحانات دی‌ماه

آذرماه گذشت و چه سخت گذشت! رسیدیم به دی‌ماه و امتحانات.

نمره‌های برگه‌های امتحانی بعضی بچه‌ها دردناک بود. تازه می‌فهمی خواندن این کتاب بهداشت چقدر برایشان ضروری است.

خدای من! ناگهان متوجه می‌شوی دانش‌آموز هجده‌ساله‌ات، بسیاری از اصول ابتدایی را نمی‌داند و دانش عمومی بهداشت را ندارد و تو بیش از آنکه معلم او باشی، کارمند و بله و چشم‌گوی بخشنامه‌ها بوده‌ای!

وای بر من که معلم درس بهداشت کلاسی بوده‌ام که تعدادی از دانش‌آموزانش هنوز معنی واژه «عفونی» را نمی‌دانند و این کلمه را به معنی «پاکیزه» درمی‌یابند و ...

باید برای شروع ترم جدید کاری کنم. نه به خاطر نمره و امتحان نهایی و ... که این‌ها آخرین دلیل تلاشم هستند.

باید علاوه بر تلاش برای افزایش سواد بهداشت آن‌ها، نگرش بچه‌ها به درس و کلاس را هم عوض کنم. این ماجرا ادامه دارد ...